**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030204**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود دلیل بر اعتبار نیت قربت چیست؟ عرض شد که در حکم تکلیفی زکات تردیدی نیست که قصد قربت معتبر است. عمدۀ بحث این است که در حکم وضعی قصد قربت معتبر هست یا معتبر نیست؟ یعنی اگر مثلا مالک به غیر قصد قربت حالا چه به قصد معنون ریاءً یا به قصد مباح ولی غیر قصد قربت این زکات را بدهد آیا این از مالش خارج می‌شود، عنوان زکات پیدا می‌کند و در ملک آن طرف واقع می‌شود که عرض هم کردم دو مرحله بحث هست، یکی اینکه در حین عزل آیا شرط اینکه معزول متعین برای زکات بودن بشود قصد قربت معتبر هست یا معتبر نیست؟ یکی اینکه در حین اعطاء به فقیر و مالک شدن فقیر نسبت به این زکات این قصد قربت معتبر هست یا معتبر نیست، اینها همه‌اش بحث دارد.

**شاگرد:** حالا علاوه بر انتقال مجزی هست یا مجزی نیست، می‌تواند انتقال پیدا کند ولی مجزی نباشد.

**استاد:** نه آن چیز ندارد ملازمه دارد، انتقال پیدا کند مجزی است چون به عنوان زکات انتقال پیدا می‌کند، عنوان دیگری برایش نیست که، وقتی عنوان زکات باشد دیگر مجزی نیست.

**شاگرد:** ممکن نیست بگوییم زکات ریایی مجزی نیست؟

**استاد:** نه، آن چیزی نداریم.

**شاگرد:** هر جا که انتقال قبول نباشد آن طرفش وصول نیست؟ فقیر مثلا

**استاد:** حالا اجازه بدهید بگذارید از مسیر بحث منحرف نشویم. یک نکته‌ای را در کل این بحث عرض کنم این بحث مقدماتی هست در فهم کلمات عامه هم مؤثر هست، آن این است که در بحث زکات آقایان گفتند نیت معتبر است، تعبیر اینجور کردند، کلمۀ نیت گاهی اوقات به معنای نیت زکات است، قصد عنوان، و آن چیزهایی که مربوط به زکات هست، نمی‌دانم قصد تعیین و قصد وجوب و اینجور چیزهایی که حالا اگر معتبر باشد.

یک نکتۀ دیگر از نیت نیت قربت است، این کلماتی که آقایان دارند یک مقداری این مندمج است حالا بعدا عبارت‌های فقهای عامه را می‌خوانم، یک مقداری آدم گاهی اوقات نیت را احساس می‌کند مرادشان از نیت نیت زکات است بعضی وقت‌ها مرادشان نیت تعیین است، بعضی وقت‌ها نیت نیت قربت هست، یک مقداری ابهام خاصی در این بحث داریم. حالا ما بحثمان نیت قربت هست، این را می‌خواهیم دنبال کنیم، آقای هاشمی یک نکته‌ای را متذکر می‌شوند و این را به عنوان یک اصل مفروض گرفتند در خیلی از این بحث این را دنبال کردند آن این است که نیت قربت باید از کسی صادر بشود که مأمور به ادای زکات هست، کی مأمور به ادای زکات هست؟ مالک، اما مثلا حاکم شرعی که زکات را از مالک می‌گیرد و به فقیر می‌دهد خب مأمور به ادای زکات آنکه نیست، او مأمور این هست که زکات را به دست مستحق برساند. ایشان می‌گوید نیت زکات با نیت قربت فرق دارد، کأنّ در نیت زکات حاکم شرع می‌تواند نیت کند، آن هم باید چه بسا نیت کند، ولی نیت قربت را تعبیر ایشان این هست، البته یک بحث مفصلی قبلا کردند حالا من وارد آن بحثش نمی‌شوم بعد در آن بحث‌های قبلی ایشان می‌پردازیم، ولی در بحث سابقش هم ایشان استدلال خاصی اقامه نکرده، این را به عنوان یک اصل مفروض گرفته. قد عرفت فیما سبق ان نیة الزکاة غیر نیة القربة التی هی بمعنی الداعی الالهی مع الاخلاص و هو لا یتأتی الا ممن هو مکلف باداء فریضة الزکاة و هو المالک بالخصوص. آن کسی که مکلف به اداء، اصلا کس دیگر نمی‌تواند نیت کند، لا یتأتی. من خیلی این را متوجه نشدم که چرا، حالا یک موقعی ما می‌گوییم که آن چیزی که شرط هست نیت المالک است نیت مأمور به اداست خب باید ادلۀ شرطیت را ببینیم که واقعا ادلۀ شرطیت چی اقتضاء می‌کند. ولی اینکه بگوییم اصلا داعی الهی با اخلاص فقط از ممن هو مکلف باداء فریضة الزکاة و هو المالک بالخصوص متمشی می‌شود، نه هیچ چیزخاصی نیست. ممکن است دلیلی اگر داشته باشیم دلیل می‌گوید آن کسی که می‌خواهد زکات را به فقیر بدهد چون این کار محبوب خداست باید انجام بدهد مثلا، یک نکته‌ای را هم عرض بکنم من فعلی را که انجام می‌دهم اینکه امر شارع یک نحو تحریکی دارد، تحریکی که به توسط امر ایجاد می‌شود آن در جایی هست که انسان امر داشته باشد، ولی قصد قربت همه‌اش متوقف بر آن تحریک امری نیست، ممکن است قصد قربت تحریک عن حب الشیء للمولیٰ، من وقتی یک مالی را دارم به فقیر می‌دهم حالا حاکم شرعی که شما بگویید نه واجب است برایش نه مستحب است برایش فقط جائز است، بحث سر این است، کسی که حاکم شرعی که جائز هست این زکات را به فقیر بدهد این چجوری قصد قربت بکند؟ قصد قربت اگر به معنای امر باشد یعنی تحریک از امر، چون باید یک امر ایجابی یا یک امر استحبابی وجود داشته باشد که من متحرک از امر ایجابی یا امر استحبابی بشوم، البته قصد قربت این توش نخوابیده، قصد قربت همین مقدار که من به خاطر اینکه این عمل محبوب خداست، هیچ امری هم نکرده، ممکن است فعلی از افعال خداوند امری بهش نکرده ولی محبوبش است، محبوب خداست و خدا دوست دارد، به اعتبار اینکه مثلا برطرف شدن نیاز فقیر این محبوب خدا هست امثال اینها. خب من این را انجام می‌دهم این چه مانعی دارد؟ خیلی اینها را ایشان روشن نکرده که الا ممن هو مکلف باداء فریضة الزکاة، یک جای دیگر هم ایشان مطلب را مفروغ عنه گرفته، در بحث آینده چون یک بحثی هست در مورد اینکه در جایی که حاکم اجبارا از مالک زکات را می‌گیرد، در موارد اخذ قهری حاکم از مالک، اینجا قصد قربت به معنای قصد الهی مالک که معنا ندارد، خب مالک زور کردند زورکی گرفتند، و این هم مسلما این هم مجزی بوده از قدیم هم سیره بر این مطلب قائم شده. این را بعضی از سنی‌ها با آن مطلب کلی کأنّ قصد قربت در زکات معتبر است این را اینجوری جمع کردند، گفتند حاکم شرع نیت قربت می‌کند، آقای هاشمی آنجا هم همین مطلب را مطرح می‌کند که نه حاکم شرع نمی‌تواند قربت بکند، ایشان این مطلب را مفروق عنه گرفته که اخذ حاکم قربی نیست، آن چیزی که قربی هست اعطاء الزکاة است، این هم خیلی روشن نیست، اخذ حاکم قربی نباشد، ممکن است شخصی فرض کنید اگر سیرۀ متشرعه وجود داشته باشد اجماع وجود داشته باشد که در زکات یک قصد قربتی فی الجمله باید داشته باشیم، خب ما می‌گوییم در اخذ، نمی‌خواهم بگویم درست است یا غلط است اینها را بحث می‌کنیم ولی اینها را به عنوان اصل مفروض نباید بگیریم که اوّلا تنها کسی قصد قربت باید بکند که مأمور به ادای زکات باشد، مأمور به ادای زکات هست نه مأمور به اخذ زکات. اینها را ایشان به عنوان یک اصل مفروض گرفته خیلی هم بحث هم نکرده، بعد بحث در مورد این هست که فرض کنید که اگر مالک مأمور به قصد قربت هست حاکم می‌تواند از طرف مالک قصد قربت کند بحث‌ها روی این وادی کشیده که خب می‌گوید وقتی مالک مأمور به قصد قربت هست حاکم از طرف او معنا ندارد قصد قربت کردن، در حالی که اصل این مطلب مسلم نیست، این را باید بحث کرد. این مقدمه در نظرتان باشد چون اصل عمده دلیل بر اعتبار قصد قربت اجماع است و سیرۀ متشرعه است. این اجماع و تسلم و سیرۀ متشرعه امثال اینها را باید ببینیم که اگر قصد قربت را معتبر می‌داند به چه شکل معتبر می‌دانند؟ آیا مثلا به این نحو فی الجمله معتبر می‌دانند چه شکلی است اینها این مقدمه برای بحث‌های آینده است.

آقای هاشمی اینجا یک بحثی را مطرح می‌کردند که آیا دلیل بر اینکه در حکم وضعی قصد قربت معتبر است چی است؟ آیا ما می‌توانیم بین حکم تکلیفی و حکم وضعی تفکیک کنیم بگوییم در حکم تکلیفی قصد قربت معتبر است ولی در حکم وضعی قصد قربت معتبر نیست. ایشان می‌فرماید ظاهر اصحاب این است که نه این تفکیک درست نیست قصد قربت هم در حکم تکلیفی معتبر است هم در حکم وضعی. بعضی‌ها پاسخ دادند که اطلاق ادله‌ای که گفته والی زکات را اخذ کند این اقتضاء می‌کند که تفکیک بشود و نفس ادلۀ تعلق زکات بلکه ایشان می‌فرماید که ممکن است، این یک بیان. عین عبارت ایشان را بخوانم ایشان می‌گوید قد یقال ان مقتضی اطلاق الامر بلزوم الاخذ الوالی للصدقة من المالکین حتی اذا لم یقصد القربة حصول التفکیک بین حکمین. اینکه اینجوری معنا می‌کند ایشان چون مفروق عنه گرفته که قصد قربت باید از مالکین باشد حتی اذا لم یقصد القربة را به قصد قربت مالکین داده. این یک.

دوم کما ان مقتضی کون الزکاة حقا مالیا متعلقا بالعین او الذمة ایضا ذلک و ان ولی الحق و هو الامام و نائبه یمکنه اخذه منه قهرا علی القاعدة فنفس ادلة تعلق زکاة بالمال کحق وضعی للفقراء بضمیمة ولایة حاکم الشرعی علی الحقوق العامة یقتضی جواز بل وجوب اخذها ممن علیه الحق المالی علی الحقوق العامة و تحقق الاشتراء بذلک و لو لم ینوی المالک و لا غیره للقربة علی القاعدة.

عیب ندارد این را ابتداءً بگوییم قاعده این هست که اینها کفایت می‌کند ولی اینها مبتنی بر این هست که ما اجماعی در مسئله که اجماع بر دلیل شرطیت باشد نداشته باشیم و الا اگر اجماع بر دلیل شرطیت داشته باشیم اطلاق را مقید می‌کند دیگر، اطلاق ادلۀ خذ من اموالهم صدقة به وسیلۀ اجماع می‌تواند مقید بشود، این حق مالی بودن می‌گوییم اصلا، ولایت حاکم شرعی را ممکن است شخصی بگوید مقید به این هست که مثلا حاکم شرعی قصد قربت کند تا ولایت داشته باشد، آن بحث چیز خیلی مهم است اینجا، اینکه آن دلیل اعتبار قصد قربت چه مقدار دلالت دارد. البته آقای هاشمی اینجا یک نکته‌ای را متذکر می‌شوند آن این است که این دو تا دلیل حداکثر چیزی که اثبات می‌کنند این هست که در مواردی که حاکم اخذ می‌کند از مالک آنجا قصد قربت معتبر نباشد خب عیب ندارد، ولی جایی که خود مالک اختیارا می‌خواهد بدهد چی؟ به حاکم هم نمی‌دهد خودش مستقیم می‌خواهد به مستحقین زکات مالش را پرداخت کند، این دلیل که ربطی به آن ندارد که، آن را به چه دلیل بگویید قصد قربت معتبر نیست. ممکن است یک کسی اینجوری دلیل بیاورد که نه قصد قربت معتبر است چون ادلۀ ولایت مالک در صورتی هست مالک ولایت دارد زکات مالش را بپردازد، یعنی آن چیزی که تکلیفا موظف هست مالک بپردازد اختیار تعیینش را با مالک قرار دادند، این ادلۀ ولایت این مقدار بیشتر اقتضاء نمی‌کند بنابراین همان دلیلی که این مقدار که مسلم هست که قصد قربت در حکم تکلیفی معتبر است ما بگوییم همین اعتبار قصد قربت در حکم تکلیفی به اعطاء زکات اقتضاء می‌کند ولایت حاکم نسبت به زکات هم مقید بشود، چون ولایتش بر این هست که زکاتش را بدهد و فرض این هست که زکات با شرائطش باید پرداخت کند، یکی از شرائط زکات هم بحث قصد قربت هست اگر قصد قربت نکند آن زکات صحیح شرعی واقع نمی‌شود، مالک می‌تواند زکات صحیح شرعی را خودش پرداخت کند، یعنی خلاصۀ کلام این هست که ادلۀ ولایت می‌گوید مالک می‌تواند زکات صحیح شرعی را خودش عهده‌دار شود و از طریق حاکم نپردازد، خب دلیلی که می‌گوید زکات صحیح شرعی، صحیح شرعی یعنی صحیح به اعتبار حکم تکلیفی، همین مقدار کافی هست برای اینکه ولایت مقید بشود. آقای هاشمی بعد یک جوابی می‌دهند من نفهمیدم اصلا این جواب چی است؟ من سر و ته این جواب را نمی‌فهمم، چون استدلال خیلی استدلال به نظر قوی‌ای می‌آید استدلالی که مطرح می‌کنند بعد در جواب دادند که باید دید آن اجماعی که در مسئله هست این اجماع هم حکم تکلیفی را می‌گیرد هم حکم وضعی، ولی اگر گفتیم اجماع مختص به حکم تکلیفی هستدیگر وجهی ندارد در حکم وضعی ما مقید کنیم، این بیان تقریب این پرداخته شده این توضیحی داده، این جواب چه ربطی به؟ من نفهمیدم اصلا این استدلال این جواب چه ربطی به این پاسخ دارد و اینها. عبارت ایشان را بخوانم.

می‌گوید: و هذا البیان یمکن الاشکال فیه و أنّ دلیل اشتراط القربة لو کان دلیلا لفظیا واضح الدلالة علی اشتراط نیة القربة حتی بلحاظ حکم الوضعی و ولایة المالک علی عزل المالک و دفعها الی الفقیر امکن التمسک باطلاقه بلحاظ الحکم الوضعی ایضا الا مهم دلیل الاشتراط شرطیة هو الاجماع و السیرة و التسلم، قدر متیقنش لزوم ذلک تکلیفا عند اداء هذه الواجب المالی لا اکثرا. خب این چه ربطی به آن، بحث این هست می‌گوید ولایت مالک بر این هست که آن که تکلیفا واجب است آن را بدهد، تکلیفا اداء زکات با قصد قربت واجب است، یک موقعی شما این را مناقشه می‌خواهید بکنید که ظهور در دلیل ندارید این پاسخ آن نیست که. اگر این را پذیرفتید که ظاهر این مطلب این است که استدلال، و همینجور هم هست ظهور دلیل این است، آن ادلۀ ولایت در آن چیزی که، یعنی در جایی که حکم تکلیفی شخص نمی‌خواهد انجام بدهد با انجام عملش انجام عملش اداء زکات شرعی حساب نمی‌شود، آیا ما اطلاقی ادلۀ ولایت داریم در جایی که عمل من اداء الزکات تلقی نمی‌شود، اداء زکات شرعی تلقی نمی‌شود، آنجا هم ولایت داشته باشیم؟ ایشان هیچ توضیحی نداده و برای چی، خیلی بیان مندمج است، این نیازمند توضیح است. من تصور می‌کنم حالا ممکن است شما بگویید که کأنّ دو مرحله هست، ادلۀ ولایت یکی اینکه زکات یک قصد عنوان ما داریم خب اگر شیءای را به نیت زکات ما ندهیم اصلا اداء الزکاة صدق نمی‌کند، یک موقعی هست اداء الزکاة هست ولی اداء الزکاة، اداء زکات صحیح شرعی نیست، ما بگوییم ادلۀ ولایت می‌گوید شما ولایت دارید بر ادای زکات اعم از اینکه زکات شما صحیح شرعی باشد یا صحیح شرعی نباشد، اداء زکات باشد آن ولایت را اثبات می‌کند. انصافش این است که اثباتش خیلی دشوار است. چون اینکه بخواهیم بگوییم ادلۀ ولایت مالک بر مطلق اداء زکات ولو ادای زکات غیر صحیح شرعی، غیر صحیح یعنی آن که، غیر صحیح که می‌خواهم بگویم یعنی آن چیزی که مکلف به آن نیست، اگر او را، یعنی بگوییم حتی می‌خواهد در موارد معصیت هم ولایت برای مالک اثبات کند.

**شاگرد:** این زکات عرفی نیست؟

**استاد:** نه، بحث سر این هست که آیا ادلۀ زکات نسبت به این موارد ببینید بعضی چیزها هست که اگر اینجور موارد را می‌خواست برایش ولایت ثابت کند به اطلاق اکتفا نمی‌کرد، نفس اینکه شخص دارد معصیت انجام می‌دهد این زکاتی که دارد انجام می‌دهد عمل به وظیفۀ آتوا الزکاة نیست، بگوییم اینکه عمل به وظیفۀ آتوا الزکاة نیست با این حال شارع مقدس به من اجازه داده است که ولایت بر من قرار داده است بر اینکه این را انجام بدهم. این خیلی واضح نیست من به نظرم اطلاق در اینجور چیزها نیاز به یک دلیل متقن دارد با اطلاقات نمی‌شود اینها را احراز، ایشان اینجوری می‌خواهد بیان کند، البته بیانشان خیلی مندمج است اصلا معلوم نیست، گویا آقای هاشمی می‌خواهد بگوید، می‌گوید اطلاق دلیل می‌گوید هر چیزی که زکات صدق بکند مالک بر آن ولایت دارد، ولو این زکات واجد شرایط شرعی‌اش نباشد، همین مقدار کافی هست،

**شاگرد:** اعم از صدقات و

**استاد:** نه، بحث قصد قربت، قصد زکات را باید کرده باشد، آن یک مرحله هست، بحث این هست که طرف قصد زکات کرده، عرض کردم یکی بحث نیة الزکاة است، یکی بحث نیت قربت است، آن مقدمۀ بحث را بیان کردم برای اینکه این دو تا را قاتی نکنید. بحث ما این است که نیت زکات کرده ولی چرا این نیت زکات را کرده؟ نه به خاطر خدا، یعنی بعد نیت زکات را کرده و این را دارد به فقیر می‌دهد برای اینکه بعدا سرش منت هم بگذارد نه به خاطر خدا، می‌گوید من این را به فقیر بدهم بعدا جبران هم می‌کند، و ما لاحد عنده من نعمة تجزیٰ. این در آیۀ قرآن «وَ ما ِلأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى» یعنی اینکه من به امید بازگشت یا امید اینکه آن جزاء بدهد آن را دارم، این یک مدل پرداخت هست. آیا اینکه به این مدل پرداخت می‌کند چه عمل به وظیفۀ آتوا الزکاة نشده تکلیفا، آیا وضعا من ولایت دارم تا از مال من خارج بشود؟ به ملک فقیر واقع بشود یا امثال اینها؟ یا یک همچین ولایتی ندارم؟ به نظر من اطلاق ادله اقتضا می‌کند اگر ما باشیم و اطلاق ادله، اطلاق ادله همین آن بیانی که قبلا ایشان ذکر می‌کنند ادلۀ اشتراط نیت قربت ولو به جهت حکم تکلیفی منشاء می‌شود که اطلاق ادلۀ نیابت مقید بشود و لا اقل قدر متینقش غیر این صورت باشد، ظهور در عمومیت نداشته باشد. حالا ممکن است ما قرائنی ذکر کنیم که قصد قربت معتبر نیست در حکم وضعی، آن را ما ادله‌ای داریم و در موردش بحث می‌کنیم.

**شاگرد:** حتی اگر اعمی بشود ؟؟؟ دارد

**استاد:** نه آن ربطی به صحیح و اعم ندارد، اصلا بنابر مبنای اعم این مطرح هست بنابر مبنای صحیح که وضع مطلب روشن است، بحث بنابر مبنای اعم است، می‌گوییم حتی بنابر مبنای اعم هم ولایت در آن موارد صحیح است، ولایت در موارد صحیحه است اینکه بگوییم حتی نسبت به، فرض کنید شما می‌گویید که نماز جماعت شما می‌توانید نمازتان را جماعت بخوانید، آیا این اطلاق دارد نسبت به نمازهایی که ناصحیح است؟ یا اینکه می‌گوید آن نمازی که اگر فرادیٰ بخوانید صحیح است می‌توانید آن را جماعت بخوانید، بحث این است. اینها ظهورش این است آن چیزی که با انجام او تکلیف آتوا الزکاة را امتثال می‌کنید می‌خواهد بگوید این را شما می‌توانید خودتان عهده‌دار بشوید، اما عملی که امتثال تکلیف آتوا الزکاة نیست، آتوا الزکاة به هر حال درش قصد قربت معتبر است، صحیح باشیم اعمی باشیم هر چی باشیم در آتوا الزکاة قصد قربت معتبر است. بحث این است که ما می‌خواهیم بگوییم ظاهر ادله این هست که، یا ظاهر قدر متیقن، ظاهرش هم همین هست که وقتی می‌گویند شما ولایت دارید، ولایت دارید بر اینکه امتثال آتوا الزکاة را خودتان انجام بدهید، مباشرةً انجام بدهید، تقریب قضیۀ چیز هم همین بود ظاهر تلک الآیة. ایشان خیلی در پاسخ دهی و امثال اینها به نبض اشکال نپرداختند که نبض اشکال چی است و آن پاسخ چطور به این مطلب آن چیز می‌شود. به نظر می‌رسد اصل اوّلیه این هست که قصد قربت معتبر باشد در حکم وضعی، این را به عنوان اصل اوّلیه ما تلقی می‌کنیم. اصل اوّلیه این هست که اگر ما دلیل خارجی نداشته باشیم ما می‌گوییم در حکم وضعی هم قصد قربت معتبر است، در جایی که مالک بخواهد پرداخت کند، اما نه در جایی که، آن یک بحث دیگری هست که حالا در مورد آن جداگانه باید صحبت کرد. البته آقای هاشمی یک ان قلت و قلت، لا یقال تقدم بعض الروایات الدال علی انّ الصدقة و العتق یشترط فیهما نیة القربة و انه لا صدقة و لا عتق من دون ذلک فانه یقال تقدم ان هذا اللسان لا یدل علی اکثر من لزوم اعطاء الصدقة لله و فی سبیله لا قصد المراد بالمعنی المصطلح.

که ما آن را اشکال کردیم که نه این در آن، ما اشکال ایشان را نپذیرفتیم، ما گفتیم آن روایت‌هایی که درش قصد قربت ابتغاء وجه الله این قصد قربت است ولی آن ادله بیشتر از شرطیت قصد قربت در صدقۀ مستحبی ازش استفاده نمی‌شود چون صدقه دو تا اصطلاح دارد، هم صدقه به معنای خاص داریم هم صدقه به معنای عامی که زکات را هم در بر می‌گیرد، دلیل نداریم لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله و ثوابه ناظر به صدقۀ این باشد. اصلا عرض کردم من فکر می‌کنم عمدتا لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله و ثوابه در مقام نفی آن داستان یمین، نذر غضب تعبیر می‌کنند، حلف به صدقه و حلف به عتق اینهاست، چون اینها صدقه می‌دادند بدون قصد قربت زورکی و هیچ قصد قربتی هم نداشتند، طرف را هم مجبور می‌کردند به جهت مجبور بودن این چیز را می‌داده آن عرض کردم که اوّلین کسی هم که این را به صورت یک سازمانی و آیین نامۀ رسمی جزو چیزهای قانونی قرار داد حجاج است، حجاج در بیعتش اَیمان بیعت مطرح می‌کند، اَیمان بیعت سه تا چیز داشته، یکی اینکه بیعت که می‌کردند می‌گوید اگر من از پیروی حاکم و از اطاعت حاکم سرپیچی کنم اموالم صدقه باشد، برده‌ها، عبید و اِمائم آزاد باشد و زن‌هایم هم مطلقه باشد. در واقع حلف به طلاق و عتاق و صدقه، اینها جزء یمین، آنها بهش اَیمان البیعة می‌گویند، جزء اَیمان البیعة بوده من تصور می‌کنم اینها آن چیزی که بیشتر در آنجاها مطرح بوده اینها بوده، خیلی هم محل ابتلاء بوده، و حاکمین هم، اصلا مسئلۀ حیاتی هم برایشان بوده، اینکه وقتی مالک مخالفت می‌کند می‌گوید این اَیمان چون اکراهی است به درد نمی‌خورد مالک را می‌خوابانند و حسابی اینقدر می‌زنند تا دستش آویزان شده بود به چیزش اینقدر مالک را زده بودند. این فکر می‌کنم ناظر به همان داستان‌های تاریخی خیلی پر سر و صدا هست، این سند ناظر به این بحث‌های ما اصلا نیست.

ولی اصل قضیه این است که ما می‌گوییم طبق قاعده قصد قربت باید معتبر باشد ما دلیل بر ولایت نداریم، عدم اعتبار قصد قربت را ما باید دلیل بر خلافش اقامه کنیم.

**شاگرد:** اگر ولایت نداشته باشد بدون ولایت بدهد مگر حق فقرا در مال این باشد

**استاد:** خب تعین پیدا نمی‌کند دیگر ولایت یعنی تعیین پیدا نمی‌کند. حق کلی است، کسی می‌تواند حق را بپردازد که ولایت داشته باشد در اینکه این حق را معین کند. وقتی من حق نداشته باشم ولایت این چجوری حق را من؟ پس بنابراین اصل اوّلی به نظر می‌رسد یکی از ادلۀ اعتبار قصد قربت در حکم وضعی اصل هست، اصل اوّلیه. اصالة عدم الولایة اینجوری تعبیر بکنیم. یک وجه.

وجه دوم بحث اجماع است، در مورد اجماع آقای منتظری تعبیرشان این هست که در خلاف مرحوم شیخ طوسی فرموده که همۀ علما قائل هستند به اعتبار قصد قربت الا الاوزاعی. آقای منتظری یک اشکال به این استدلال اجماع کردند، آقای هاشمی یک اشکال دیگری. اشکالی که آقای منتظری کردند این هست که مراد از این که جمیع الفقهاء این مطلب را گفتند فقهای عامه است نه فقهای خاصه، بنابراین ما نمی‌توانیم تمسک کنیم و شاهدش هم این است که در کتاب‌های فقه مأثور ما هیچ عنوانی در این مسئله اصلا معنون نیست و مطرح نیست. بنابراین مراد از این جمیع الفقهاء که گفتند فقهای عامه است. به نظر می‌رسد این مطلب نادرست است، فقها اختصاص به خاصه ندارد، فقها یعنی جمیع فقها، شیعه یا سنی. فتوای فقها را هم حتما لازم نیست از جهت اثباتی فتوای آنها فهمیده بشود، اینکه فتوای یک فقیه فتوایش چی است بعضی وقت‌ها فتوایش از سکوتش استفاده می‌شود، بعضی وقت‌ها فتوایش از ذکر مطلب. شیخ طوسی از سکوت علما در، از تمام فقهای شیعۀ معاصر ائمه در مسئله سکوت کردند، در حالی که این مسئله غیر از اوزاعی که یک فقیه آنچنان قابل توجهی هم نیست جزء فقهای مطرح نیست بیشتر به هر حال فقیه مفتی خاصی نیست که خیلی تحت نفوذ و چیز داشته باشد. اینکه اگر قرار بود فقهای شیعه نظرشان غیر از نظر دارج در بین جامعۀ اسلامی باشد باید ذکر می‌کردند، سکوت علما دال بر این هست که علما فتوایشان شرطیت قصد قربت است، شیخ طوسی به این استدلال دارد

**شاگرد:** روایت ؟؟؟ خلاف می‌کند، ؟؟؟ اجماع می‌کنند

**استاد:** اجماع است دیگر. اجماع یعنی فتوای، ببینید این را توجه بفرمایید یک موقعی هست فرق لا خلاف با اجماع این است، لا خلاف یعنی ما فتوای آنها را به دست نیاوردیم، چون اصلا مطرح نکردند، ولی در یک جایی که ما فتوایشان را ولو از سکوت به دست بیاوریم، اجماع است دیگر، از سکوت فتوا کشف کردیم، لا خلاف یعنی فتوای خلافش را به دست نیاوردیم، ولی اجماع یعنی فتوای وفاقش را به دست آوردیم، اما اینکه فتوای وفاقش را از کجا به دست آوردیم؟ آن دیگر در اجماع نخوابیده، ما باید فتوای علما را به دست آورده باشیم حالا شما بگویید یک بحث ممکن است بکنید که مثلا شیخ طوسی اینجا تحصیل اجماعش استنباطی بوده، مثلا ما استنباط را قبول نداریم، آن یک بحث دیگر است، یک بحث بحث حجیت اجماع است، یک بحث صغرویا آیا ادعای اجماع شده یا نشده، آقای منتظری می‌خواهد بگوید اصلا شیخ طوسی صغرویا ادعای اجماع نکرده، این یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا هست آن این است که حالا من

**شاگرد:** اجماع حدسی می‌شود؟

**استاد:** این اجماع اجماع حدسی است ولی حدسی نیست که معتبر نباشد، مشکل حدس چی است؟ مشکل حدس این است که اختصاص به یکی دون دیگری دارد، به تعبیر دیگر حدس قریب به حس است، تفاوت حسی و حدسی این است که حسی آن چیزی هست که همۀ مردم درش مشترکند، حدس عام مثل حس است، اینها حدس عام است نه حدس اختصاص، هر کسی ببیند که در یک محیطی که هیچ چیزی هم ندارد، یعنی این محیطی نیست که بگوید چیزی باشد یعنی یک نوع مشکلی باشد در بیان اینکه اگر بگویند قصد قربت نکرده باشد واقع نمی‌شود و امثال اینها آن مسئلۀ خاصی درش نیست.

**شاگرد:** وقتی در انما آیا بین قصد قربت تکلیفی و وضعی تفکیک شده بوده اینها؟

**استاد:** حالا صبر کنید آن را صغرویا آن بحث‌هایش را بعدا می‌کنیم. پس بنابراین حالا من بالاتر از این می‌خواهم عرض بکنم آن این است که روی مبنای شهید صدر، شهید صدر مبنایش در اجماع ارتکاز متشرعه است، می‌گوید اینکه اجماع به عنوان یک دلیل هست در جایی هست که کاشف از ارتکاز متشرعه باشد. در جایی که در کتاب‌های فقه مأثور فتوا به مطلبی داده باشند ممکن است باز ما بگوییم ارتکاز کشف نمی‌شود. چون ممکن است به استناد همین روایات فتوا داده شده باشد، ما بگوییم ارتکاز نبوده اصلا یک روایت بوده و مثلا اشتباه کردند، فرض کنید یک روایتی بوده این روایات در کتب فقه مأثور وارد شده ما قبول نداشته باشیم این روایت را، مثلا در جایی که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم که شیخ طوسی که در مقام استقصاء روایات هست تنها یک روایت مرسل در مسئله نقل کرده و همین روایت مرسل مضمونش در نهایۀ شیخ آمده در مقنعۀ شیخ مفید آمده، مثلا در مقنعه شیخ صدوق آمده، و همینجور کتاب‌های دیگر فقه مأثور مثل الجمل العلم و العمل سید مرتضی اینها آمده. اینجا اصلا در اینکه بتوانیم ارتکاز را کشف کنیم مشکل داریم، چون ممکن است ارتکازی نبوده، به اعتماد این روایت مثلا اوّلین بار شیخ مفید به هر علتی این روایت را معتبر دانسته در کتاب مقنعه‌اش آورده، به اعتبار اینکه شیخ مفید در مقنعه‌اش آورده شاگرد شیخ طوسی آورده و شاگرد معاصرش آن هم شاگردش به یک معنا، سید مرتضی آورده و فلان، یعنی در واقع این روایت را روایت مجبور به عمل اصحاب دانستند و عمل کردند، حالا ما ممکن است جبران روایت ضعیف به عمل اصحاب را قبول نداشته باشیم روایت را بگوییم معتبر نیست. حالا بحث دارد نمی‌خواهم بحث کنم. یعنی مرادم این است که اگر نکته‌ای که ما برای حجیت اجماع قائل هستیم به ارتکاز باشد، در جایی که روایت موجود باشد کشف ارتکاز سخت است، در جایی که فقه مأثور داشته باشیم که آن فقه مأثور یعنی یک روایتی هست دیگر، براساس یک روایت این تعبیر آمده، کشف ارتکاز دشوار هست. بنابراین اتفاقا عرض می‌کنم در اینجایی که در کتب فقه مأثور نیامده است احراز ارتکاز خیلی راحت‌تر است.

**شاگرد:** از کجا متوجه بشویم مسئله مسئله‌ای بوده که بین مشهور فقهای شیعه معنون بوده؟ اوّل باید معنون بودنش را

**استاد:** حالا چه ما بخواهیم ارتکاز قائل بشویم چه مثلا فتوای صریح بگوییم فقها فتوا داشتند و ما فتوای فقهای امامیه را بخواهیم از سکوتشان احراز کنیم. هر دوی اینها باید ارتکاز معاصر کشف بشود، سکوت علمای معاصر باید کشف بشود، این را چجوری ما می‌توانیم احراز کنیم؟ خب در مسائل مبتلا به که در میان عامه مطرح بوده همین مطرح بودن مطلب در میان عامه کاشف از این است که آن به هر حال فقهای ما که در جای دیگر که زندگی نمی‌کردند در همین جامعه زندگی می‌کردند وقتی تمام فقهای عامه این مطلب را مطرح کردند طبیعتا به خصوص یکی از احد الامرین علی سبیل منع الخلو شرط است. یا مسئله در میان عامه باید مطرح باشد که ما می‌گوییم چون در میان عامه مطرح بوده پس فقهای ما هم در این مسئله نظری داشتند، یک. یا اینکه مسئله محل ابتلا باشد، در جایی که مسئله محل ابتلا باشد آن هم همینجور. من البته نصف دوم را که مسئله محل ابتلا باشد به نظرم خیلی در ما نحن فیه نمی‌توانیم احراز کنیم، چون آن چیزی که محل ابتلا هست این است که خیلی وقت‌ها افراد نمی‌دادند والی می‌آمد می‌گرفتش، جایی که جبرا والی بگیرد، ولی جایی که خود شخص اختیارا می‌خواهد بدهد ولی بدون قصد قربت، این خیلی معلوم نیست این مسئله مسئلۀ خیلی، عمدتا به آن وجه اوّل باید تمسک کرد، این فرع خاص چون محل کلام ما این صورت است، صورتی که شخص اختیارا خودش را بخواهد بدهد. این صورت خیلی محل ابتلا آنچنانی نیست که منهای مطرح شدنش در فقه عامه ما بخواهیم اثبات این بکنیم که حتما فقهای ما هم در این مورد نظر دارند، ولی چون در فقه عامه مطرح بوده و اینجور هم نیست که یک مسئلۀ فرضی باشد که اصلا، اصلا بعضی صورت‌هایی را در فقهای عامه دارند که اصلا واقع نمی‌شود، همان جملۀ ابوحنیفه را که ایشان اشاره کردند یک کسی ازش پرسیدند ابوحنیفه علمش چجوری هست؟ گفت اعلم الناس بما لا یکون و اجهل الناس بما یکون. می‌گوید در فروع است که غیر واقع هست تحقق ندارد خیلی وارد است استاد است، ولی فروعی که واقعی هست آنها را اجهل الناس، حالا. این مطلب لا یکون نیست فوقش این است که کم اتفاق می‌افتد، مطلبی که عامه مطرحش کردند و لا یکون هم نیست مجرد قدرت اتفاق افتادن باعث نمی‌شود که ما بگوییم نمی‌شود کشف اجماع علمای خاصه کرد. حالا یک ادامه‌ای دارد این بحث که فردا ان شاء‌الله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد